هوالعلیم

کیفیت حج اجیر

سلسله دروس خارج فقه – حج نیابتی - جلسه ۱۵۵

استاد
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ الله الرَّحمَنِ الرَّحيم

از بحث مواقیت فارغ شدیم و بحث در مورد کیفیت حج و کیفیت اقسام مختلفهٔ آن بود که ظاهراً حج نیابتی و کیفیت آن را شروع کرده بودیم. با توجه به اینکه در این قضیه مقداری جای بحث وجود دارد، از این جهت از اینجا شروع کردیم.

همان‌طور که خدمت رفقا و دوستان عرض کردم، در بحث‌های فقهی، ترتیبی را که فقهاء در این قضیه اعمال می‌کنند، انجام نمی‌دهیم؛ بلکه روی آن نکات و فروعی دست می‌گذاریم که محل بحث و نقاش است و نیاز به مقداری تعمّل و تأمل دارد.

بحث راجع به کیفیت حج نیابتی است برای کسی که مستطیع باشد یا نباشد، آیا نائب می‌تواند با وجود استطاعت، خودش حج نیابتی انجام دهد یا نمی‌تواند؟ اگر شخص مقصّر باشد آیا حج نیابتی از او لازم است یا درصورت قصور باید افراد انجام دهند؟ حج نیابتی در زمان حیات یا در زمان ممات، درصورت وصیّت یا عدم وصیت به چه کیفیتی است؟ اینها فروعاتی است که بر این مسئله تعلق می‌گیرد و از همه مهم‌تر اینکه حج نیابتی ـ در زمان حیات یا وفات ـ باید از چه مکانی انجام شود؟ آیا باید از بلد حاج باشد یا حج میقاتی هم کفایت می‌کند؟ همان‌طوری‌که الآن هم حج میقاتی رایج و دارج است و آن را برای حج نیابتی پیگیری می‌کنند. اختلاف و بحث مجزی بودن و عدم مجزی بودنش فروعاتی است که در اینجا باید مطرح شوند.

قبل از اینکه وارد این بحث شویم، به‌عنوان شروع مسئلهٔ اجیر مطرح است که قبلاً خدمت رفقا عرض کردیم اگر شخصی را اجیر کنند که خدمه باشد یا پزشکی را اجیر کنند که برای افرادی یا برای کاروانی طبابت کند، حکم حج اینها به چه کیفیتی است. طبعاً ممکن است خیلی از اینها استطاعت نداشته باشند، آیا نفس اجیر شدن موجب استطاعت است یا اینکه شخص باید بعداً عندالاستطاعة دوباره حج را انجام دهد؟ همین‌طور در سایر موارد؛ مثل شخصی که رانندهٔ اتوبوسی است او را به مدت یک ماه به خدمت گرفته‌اند و افرادی باهم می‌آیند و برمی‌گردند، در سابق که این‌طور بود. همهٔ مردم که اسب، شتر و امثال‌ذلک نداشتند، شخصی مُکاری[1] بود مثلاً شتر، اسب یا قاطر داشت؛ عده‌ای جمع می‌شدند و پول روی هم می‌گذاشتند و با او صحبت می‌کردند و می‌گفتند که ما دوماهه یا سه‌ماهه از تو کرایه می‌کنیم، ما را به آنجا ببر. خلاصه این‌طوری بود، همهٔ افراد که

[1] لغت‌نامه دهخدا: کسی که اسب و شتر و غیره به کرایه دهد.

مرکب نداشتند یا اگر هم داشتند شاید احتمال خسارت می‌دادند لذا آن مرکب را در منزل خودشان نگه می‌داشتند و خودشان با همین مرکب‌های مکاری که آنها را اکتراء می‌کردند، حرکت می‌کردند.

حالا آن شخص مکاری قهراً با اینها حرکت می‌کند، یک حرکت قهری است آیا نفس این حرکت سیر و سفر قهری استطاعت ایجاد می‌کند؟ یا اینکه اگر در اینجا او را کرایه نمی‌کردند او هم حج انجام نمی‌داد و همین‌طور در خانه‌اش می‌نشست یا به یک سفر دیگری غیر از سفر حج می‌رفت.

اینها مسائلی هستند که در ذهن فقهاء خلجان‌هایی را ایجاد کرده‌اند، شاید اینها از بعضی روایات هم این استفاده را کرده‌اند که نیازی به بیان این مسئله نیست.

بابی که در این قضیه باز کرده‌اند، با همان ذهنیت باز شده است؛ یعنی به این عنوان: مجزی بودن حج مکاری یا اجیر «إذا کان مُستَطیعاً»،[1] وقتی که یك شخص در وهلهٔ اول به این عنوان نظر می‌اندازد، از خودش سؤال می‌کند که اینها روی چه حسابی چنین عنوانی را برای این فصل باز کرده‌اند؟ برای این روایات چنین چیزی را آورده‌اند درحالی‌که ما در روایات این مطلب را نداریم! این روایات، روایاتی است که الآن خدمتتان می‌خوانم. این یك مسئلهٔ بسیار مهم است و یکی از نقاط کلیدی استنباط و اجتهاد است که خدمتتان عرض می‌کنم که چرا مسئله به اینجا می‌رسد که فضای فکری انسان در یك سمت حرکت می‌کند.

روایتی از معاویة بن عمّار است که می‌گوید:

سَأَلتُ أَباعبدالله علیه السلام عَن رَجُلٍ حَجَّ عَن غَیرِهِ أیجزِئُهُ ذلک مِن حَجَّةِ الإسلامِ؟ قالَ: «نَعَم»، قُلتُ: حَجَّةُ الجَمَّالِ تامَّةٌ أَو نَاقِصَةٌ؟ قالَ: «تامَّةٌ». قُلتُ: حَجَّةُ الأَجیرِ تامَّةٌ أَم نَاقِصَةٌ؟ قالَ: «تامَّةٌ».[2]

امام علیه السلام در هردو مورد می‌فرمایند که حجش تامّ است. حضرت نمی‌پرسند که آیا این شخص که الآن آمده است، مستطیع بوده است یا درصورت عدم استطاعت به‌عنوان اجیر آمده است؟! الآن افراد زیادی مستطیع هستند ولی چون نوبت آنها برای حج نمی‌شود، می‌گویند که حالا به‌عنوان خدمه شرکت می‌کنیم تا اینکه بعداً نوبت ما بشود.

یا اینکه نیّت آنها نیّت قربت است و گرچه استطاعت دارند اما می‌گویند که به‌عنوان خدمه می‌رویم تا خدمتی به حجاج انجام دهیم. در این‌صورت که مسئله به این کیفیت است، می‌توانیم بگوییم که آنها استطاعت قبلی یعنی استطاعت سابقه دارند اما اگر خادم و اجیر مستطیع نباشد، مسئول کاروان و حَمَله آنها را می‌آورد،

---

[1] جامع أحادیث الشیعة، ج ۱۰، ص ۲۶۲، باب ۱۱: أنّ الرجل إذا حج جمالا أو أجیرا أو تاجرا أو مجتازا بمکة یجزیه عن حجة الإسلام إذا کان مستطیعا.

[2] الکافی، ج ۴، کتاب الحج، باب ما یجزئُ من حجة الإسلام و ما لا یجزئ، ص۲۷۴، ح ۳.

حالا یا به آنها اجرت می‌دهد یا اجرت نمی‌دهد و همان صِرف آمدن به آنجا را به‌عنوان اجرت حساب می‌کند.

در این روایت امام علیه السلام می‌فرمایند که حجشان تامّ است. این کلام در اینجا مطلق است؛ یعنی هردو مورد را شامل می‌شود که خود اجیر مستطیع است و همین‌طور اجیر مستطیع نیست؛ اگر او را نیاورند، پول ندارد و در همان شهر خودش می‌ماند و کارش را انجام می‌دهد و اشتغال خودش را دارد. یا فرض کنید که آن جمّال پول ندارد تا به مکه بیاید، فقط ده یا پانزده‌تا شتر دارد و از شترهایش ارتزاق می‌کند، پول به او می‌دهند و او را می‌آورند و اگر نیاورند خودش نمی‌تواند تنها پول دهد و به مکه بیاید و یا پول شترها را بدهد، بالأخره شتر کار و زحمت و خرج دارد، این کلام در اینجا به‌عنوان مطلق است.

یا اینکه در روایت دیگر که این هم از معاویة بن عمار است، داریم:

عن معاویةَ بنِ عمّار قالَ: قُلتُ لأبی عبدِ الله علیهِ السّلامُ: الرجلُ یَخرُجُ فی تجارةٍ إلی مکّةَ، أو یَکونُ له إبِلٌ فیُکْریها حَجَّتُه ناقِصَةٌ أم تامّةٌ؟ قالَ: «لا، بل حجَّتُه تامَّةٌ».[1]

این هم روایت دیگر است که البته ممکن است اینها یک روایت باشند، گرچه به‌عنوان دو روایت ذکر کرده‌اند، چرا می‌توانند یکی باشند؟ درنظر داشته باشید این یک نکتهٔ خیلی دقیق است، در بسیاری از موارد وقتی که راوی مطلبی را از امام سؤال می‌کند این‌طور نیست که دو دفعه از امام سؤال کند مثلاً معاویة بن عمار یک دفعه سؤال می‌کند، گرچه این روایات در اینجا نشان می‌دهند که دو دفعه سؤال کرده است ولی دو دفعه سؤال نکرده است. ممکن است که روایات اختلاف داشته باشند ولی باید بدانیم که در واقع اختلاف نیست.

وقتی که راوی مطلبی را از امام می‌پرسد و حضرت بیان می‌فرمایند، راوی که ضبط صوت ندارد بلکه آن را در ذهن خودش نگه می‌دارد و برای مردم، رفقا و دوستانش بیان می‌کند. گاهی اوقات تمام آنچه را که امام فرمودند، موبه‌مو بیان می‌کند و این افراد خیلی کم هستند. معمولاً خیلی از افرادی که پیش امام می‌آمدند با خودشان کاغذ و قلم نمی‌آوردند بلکه به مطلب امام توجه می‌کردند و بعد همان مفهوم را به دوستانشان و به افراد منتقل می‌کردند. ممکن است در انتقال آن، هردو شِقّ یک مطلب را نقل کند. ممکن است در انتقال قضیه‌ای که می‌خواهیم نقل کنیم مثلاً برای خود بنده اتفاق می‌افتاد، گاهی اوقات یک قضیه را دو یا سه مرتبه نقل می‌کنم، حالا در یکی از این نقل‌ها یک تکّه می‌افتد، رفقا می‌گویند: «مثل اینکه این داستان شما این یک تکّه را دارد»، می‌گویم که بله این تکّه را هم دارد، حالا یادم رفته است یا اینکه مثلاً توجهی نکردم چون خیلی مورد نظرم نبود، به‌تفصیل و جداجدا نقل نکردم، این قضیه هم همین است یا به‌خاطر یک مصلحت یک وقت تکّه‌ای از یک قضیه را در یک جا نقل می‌کند و در جای دیگر تکّهٔ دیگر را نقل می‌کند.

---

[1] وسائل الشیعة، ج ۱۱، ابواب وجوب الحج و شرائطه، باب ۲۲، ص ۵۹، ح ۴.

این مطلب را درنظر داشته باشید که این روایاتی که گاهی اوقات مختلف هستند، این‌طور نیست که دو بار از امام شنیده شده باشند یا سه دفعه از امام سؤال کرده باشند یک دفعه از امام سؤال شده است، لذا در مورد تأییدهایی که ممکن است این روایت‌ها نسبت به بعضی از موارد و فروعات داشته باشند و بگوییم که در اینجا سه روایت داریم، اشتباه است چون یک روایت است؛ یعنی آن سه روایت، یکی است، توجه کردید؟! این‌طور نیست که چون سه روایت است، امام سه دفعه فرموده باشند؛ لذا مشاهده می‌شود در جایی که مثلاً سه دفعه یعنی سه تأکید روی یک مسئله وجود دارد اما راوی یک بار از امام سؤال کرده است ولی در نقل روایت یک قسمتش را نگفته است.

در اینجا قضیهٔ معاویة بن عمار همین‌طور است یا اینکه آن افرادی که از معاویة بن عمار نقل می‌کنند، بعضی از فرازها را حذف می‌کنند مثل اینکه در این مورد همین است؛ چون معاویة بن عمار مرد بسیار ضبطی بوده است اما آنهایی که از او نقل می‌کنند این‌طور نیستند، افراد مختلف هستند، یک تکّه‌اش را شنیدند و یک تکّه‌اش را نشنیدند.

برای من هم در زمان مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ خیلی اتفاق افتاده بود مثلاً چیزهایی ایشان می‌فرمودند که بعداً می‌دیدم دو مطلب است مثلاً ایشان یک مطلب فرمودند تکّه‌ای را فلان شخص فراموش کرده است یا یک‌دفعه حواسش نسبت به مسئله‌ای پرت شده است؛ ما می‌گوییم این هم بود، می‌گفت: مگر چنین چیزی هم فرمودند؟! می‌گفتیم که پس کجا بودی؟! تو که همین‌جا نشسته بودی. این شخص تقصیر هم ندارد، یک‌دفعه ذهنش به یک سمت، یک جمله، یک بند و یک کلمه می‌رود و حتی ممکن است یک کلمهٔ کلیدی فوت شود. یک‌دفعه می‌بینید زمین تا آسمان مطلب به‌نحو دیگری درآمد! همان‌طور که بنده قضایای بسیاری نظایر این قضیه سراغ دارم که چنین اتفاق افتاده است. در اینجا هم همین‌طور است.

روایت دیگر که نظیر این روایت است در فقه‌الرضوی است که مانند این روایت را از امام رضا علیه السلام بیان می‌کند.[1]

روایت دیگر از علی بن ابراهیم است که دوباره معاویة بن عمار در اینجا نقل می‌کند ولی سند از علی بن ابراهیم است:

عن معاویةَ بن عمّارٍ قالَ: قُلتُ لأبی عبدِ الله علیه السّلامُ الرجلُ یَمُرُّ مُجْتَازاً یُریدُ الیمنَ أو غیرَها من البُلدانِ

---

[1] جامع أحادیث الشیعة، ج ۱۰، باب ۱۱: أنّ الرجل إذا حج جمالاً أو أجیرًا أو تاجرًا أو مجتازًا بمکة یجزیه عن حجة الإسلام إذا کان مستطیعا، ص ۲۶۲، ح ۷۹۵:

«بعض نسخ الفقه الرضوی علیه‌السلام عن أبیه قال سئلته عمن خرج إلی مکة فی تجارة أو کانت له إبل یکریها قال علیه‌السلام: "فحجته تامة".»

و طريقُه بمكّةَ ، فيُدرِكُ النّاسَ و هم يَخرُجونَ إلى الحجِّ فيَخرُجُ معهم إلى المشاهدِ أ يُجزيه ذلک عن حَجَّةِ الإسلامِ قالَ: «نعم».[1]

معلوم می‌شود که با روایات بالا فرق دارد؛ چون بحث در اینجا راجع به اجیر یا مکاری و امثال‌ذلك نیست؛ یك روایت دیگر در زمینهٔ دیگر است. ایشان از حضرت سؤال می‌کند که «و طريقُه بمكّةَ، فيُدرِكُ النّاسَ و هم يَخرُجونَ إلى الحجِّ فيَخرُجُ معهم إلى المشاهدِ» یعنی می‌بیند حالا که مردم به مکه می‌روند، یاعلی! ما هم با اینها راه می‌افتیم و به‌سمت مکه می‌رویم! می‌خواهد به یمن برود و یك‌دفعه سر از مکه درمی‌آورد.

در کدام‌یک از این روایاتی که ما در تمام این موارد داریم، مسئلهٔ استطاعت هست؟! شخص به یمن می‌رود، اصلاً قصد یمن دارد و قصد مکه ندارد، یک‌دفعه می‌بیند که کاروانی به مکه می‌رود می‌گوید: «ما تا حالا از دزد، راهزن، هلاکت بین راه، تشنگی و عطش در بوادی، مهالک و امثال‌ذلک ترس داشتیم حالا که این کاروان می‌رود، کور از خدا چه می‌خواهد؟! دو چشم بینا! با اینها می‌رویم!»

از ابتدا قصد او برای مکه نبود، در وسط راه قصد پیدا می‌شود، توجه کردید؟! اینها مطالبی است که انسان باید در اینها دقت کند. با اینکه از ابتدا قصد حج ندارد ولی چون بعداً برای او نیّت حج طاری می‌شود حضرت می‌فرماید که اشکال ندارد. وقتی که با آنها حج انجام می‌دهد این به‌عنوان حجةالاسلام و حج واجب، از او مقبول است.

یا اینکه اگر امسال مکاری مسافر حج نداشت مثلاً شترهایش به‌سمت ترکمنستان می‌رفتند، یک‌دفعه مسافر حج به او خورده است و راه عربستان را در پیش گرفته است. خودش نیّت حج ندارد که بخواهد حج برود ـ حالا استطاعت دارد یا ندارد ـ یا اینکه شخصی را اجیر کرده‌اند، اختیار اجیر که دست خودش نیست، یک کاروان برای قرقیزستان می‌رود، حالا یک‌دفعه به‌جای اینکه آنجا برود، کاروان دیگری آمد و گفت: «ما به عربستان می‌رویم» می‌گوید که بایست! من با تو می‌آیم! این شخص از اول قصد قرقیزستان داشت. ببینید این حالت، حالت اجرت و اجیر شدن و حالت کسب‌وکار و اشتغال است.

ما در سنوات گذشته این بحث‌ها را بیان کردیم و گفتیم که اصلاً به‌طورکلی در مسئلهٔ استطاعت مفهوم اشتباهی در اذهان قرار گرفته است. به همین دلیل است که در عنوانی که برای این فصل انتخاب کرده‌اند ـ اگر در جامع‌الاحادیث شیعه نگاه کنید ـ «إذا كان مستطيعاً»[2] آمده است. شما «إذا كان مستطيعاً» را از کجا آورده‌اید؟!

---

[1] وسائل الشيعة، ج ۱۱، أبوابُ وجوبِ الحجِّ و شَرائطِهِ، باب ۲۲، ص ۵۸، ح ۲.

[2] جامع أحاديث الشيعة، ج ۱۰، ص ۲۶۲، باب ۱۱: أنّ الرجل إذا حج جمالاً أو أجيراً أو تاجراً أو مجتازاً بمكة يجزيه عن حجة الإسلام إذا كان مستطيعاً.

در کدام‌یك از این روایات «إذا کان مستطیعاً» هست که شما عنوان برای این قسمت را «إذا کان مستطیعاً» آورده‌اید؟! هم در روایت معاویة بن عمار به‌طور تفصیل و هم در روایت معاویة بن عمار به‌طور اجمال، هم در روایت معاویة بن عمار به شکل دیگر و در روایت فقه‌الرضوی «إذا کان مستطیعاً»، «إذا کان مستطیعاً مسبقاً»، «إذا ینوی الحج و هو یجزئ عنه» یا «إذا لا ینوی لا یجزئ» نداریم.

نفس حضور در آن مشاهد و ادراک آن مشاهد و اتیان این اعمال، خودش استطاعت است، این دیگر مسئله‌ای نیست. مگر استطاعت شاخ‌ودم دارد که شما می‌گویید: «اگر کسی مستطیع باشد»؟! یعنی حتماً باید از آسمان یک طبق زر بیست و چهار عیار برای شما بیاید تا اینکه استطاعت حاصل شود؟! یا اینکه استطاعت همین مفهومی است که در آیهٔ شریفه است: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلۡبَيۡتِ مَنِ ٱسۡتَطَاعَ إِلَيۡهِ سَبِيلٗا﴾؛[1] هر کسی بتواند؟! مثل اینکه بگویید: «شما از کجا می‌دانید که من الآن می‌توانم این آب را بنوشم؟!» می‌گویم: «الآن در حال نوشیدن هستید و دیگر "از کجا می‌دانید" ندارد و همین‌که می‌نوشید یعنی استطاعت دارید.» می‌گویید: «نه! باید فکر کنید که آیا وقتی این آب را می‌نوشیدم، مستطیع بودم یا اینکه مستطیع نبودم؟!» استطاعت همین است که یک مقدار از آن را نوشیدی، دیگر تمام شد. اینکه الآن با کرایه به آنجا می‌رود، به مکه رفت یا نرفت؟!

تلمیذ: شاید خود این سؤال حکایت از این می‌کند که سائل در فرض عدم استطاعت سؤال می‌کند یعنی ضد آن چیزی است که فقهاء و محدثین فهمیده‌اند.

استاد: یعنی چه؟!

تلمیذ: یعنی به این معنا که راوی که از امام سؤال می‌کند، فرض می‌کند که این مستطیع نبوده است و اجیر شده است.

استاد: همین است یعنی اتفاقاً امام عکس این را جواب می‌دهند، امام می‌فرمایند که همین حضورش یعنی استطاعت، این پاسخِ به این شبهه است. حج یک امر عبادی است و نیّت می‌خواهد. راوی این را می‌گوید، شخصی که مکاری است، می‌خواهد شترش را بدهد و پولش را بگیرد، کاری به حج و ترکمنستان و قرقیزستان و این حرف‌ها ندارد. فعلاً مسافر حج و زائر بیت‌الله به او خورده است، می‌گوید: «یا علی مدد، فعلاً که مسافر زائر بیت‌الله است، ما هم به مکه می‌رویم»، خودش نیّت ندارد، این شبهه‌ای است که در اذهان است.

---

[1] سورهٔ آل عمران (۳) آیهٔ ۹۷. امام شناسی، ج ۶، ص ۵۰:
«و از برای خدا بر عهده مردم است، که کسانی که راه تمکّن و طریق قدرتی برای رفتن به خانه خدا را دارند، حجّ خانه او را انجام دهند.»

همین‌طور اجیر هم کاری ندارد به اینکه مثلاً کاروان می‌خواهد به‌سمت مشرق برود یا به‌سمت مغرب اجیر اجرتش را می‌خواهد، می‌گوید: «الآن کار پیدا نمی‌شود، به‌جای اینکه در شهر بمانم با این کاروان می‌روم، کار می‌کنم و پولی به‌دست می‌آورم و برمی‌گردم.» در چنین شرایطی امام علیه السلام می‌فرمایند که آن ذهنیتی که تو داری رافع برای اِجزاء نیست، نفس همین حضور، خودش به معنای استطاعت است. اتفاقاً امام در اینجا همان معنایی که برای استطاعت است را بیان می‌کند که وقتی اجیر می‌رود و انجام می‌دهد، تمام است.

معنای حج ناقص در روایات

تلمیذ: ببخشید، تعبیر «تامّة أم ناقصة» یعنی چه؟

استاد: ناقص به این معنا است که باید دوباره انجام دهد؛ چون در خصوص غلام روایاتی داریم که قضیه‌اش به این برمی‌گردد که اختیار غلام به‌دست مولایش است، مولا بگوید: حج بیا، باید چشم بگوید، بگوید بیا به ترکمنستان برویم، باید چشم بگوید و هردو یکی است. در آنجا داریم که اگر آزاد شد باید حج را انجام دهد، آن‌هم به‌خاطر این جهت که اختیار ندارد. روایات دیگری داریم که حج او درصورتی‌که خود غلام نیّت برای حج داشته باشد تام یا مجزی است. همین‌طور در جایی که مولا او را نسبت به این قضیه به‌نحوی مختار قرار می‌دهد که اگر می‌خواهی بیا، ما مسئله‌ای نداریم که الزام داشته باشی تا بیایی؛ یعنی زنجیر به گردنت نینداختیم که به مکه بیایی. علت آنکه حضرت می‌فرمایند که بهتر است انجام دهد، جایی است که شائبهٔ جنبهٔ مولویت مولا قهراً بر جنبهٔ اختیار عبودیت غلبه کرده است، آنجا می‌گویند که وقتی آزاد و حرّ شد، بهتر ـ الأفضل ـ این است که [دوباره انجام دهد] حتی الزام هم نیست. اینها همان نکاتی است که انسان باید این مسائل را به‌دست بیاورد.

لذا ما در خیلی از موارد می‌بینیم که اصلاً این فقهاء براساس سلیقهٔ خودشان مطالب را کم‌وزیاد کرده‌اند، ما در روایات نداریم؛ یعنی در روایت نیست که مثلاً فلان کار را انجام دهید. در این قضیه ما زیاد داریم که حکم براساس [سلیقه است]. مثلاً من یک وقت در یک جا می‌خواندم که مرحوم آقای بروجردی گفته بودند که وقتی شخص جُنُب از حرام، غسل انجام می‌دهد باید با آب سرد باشد.[1] یعنی زیر صفر درجه؟! تا دیگر از

---

[1] موسوعة الإمام الخمینی، (رساله توضیح المسائل آیة الله العظمی بروجردی با حواشی آیة الله خمینی)، ج ۱، ص ۷۸: «مسئله ۳۷۹ ـ کسی که از حرام جنب شده و اگر بخواهد با آب گرم غسل کند عرق می‌کند، چون عرق او بنابر احتیاط واجب نجس است باید با آب سرد غسل کند، و اگر آب سرد پیدا نکند یا برای او ضرر داشته باشد، نمی‌تواند در بیرون آب غسل ترتیبی کند، و چنانچه بعد از آن که تمام بدن زیر آب رفت نیّت غسل ترتیبی کند و به نیت سر و گردن، بدن را حرکت دهد بعد یک مرتبه به نیت طرف راست و مرتبه دیگر به نیت طرف چپ بدن را حرکت دهد غسل او صحیح است.»

این غلط‌ها نکند! حالا دلیلش این است که وقتی در حین غسل آب گرم باشد، عرق می‌کند، بنابراین مسئلهٔ عدم جواز صلاتیّت با وجود [عرق] برای او پیدا می‌شود وگرنه در این مسئله هیچ دلیل دیگری ندارد. لذا باید با آب سرد غسل کند تا اینکه بدنش خشک شود، متابولیسم پایین بیاید که دیگر عرق نکند! البته عرق جُنب از حرام نجس نیست ولیکن نماز با آن اشکال دارد مثل موی گربه است، موی گربه نجس نیست ولی نماز خواندن با آن اشکال دارد مثل حیوان غیر مأکول‌اللحم. دلیل این مسئله هم ظاهراً فقط یک روایت از امام عسکری علیه السلام است که فقهاء با همین دلیل فتوا می‌دهند که نماز با عرق جنب از حرام اشکال دارد[1] ولیکن نجس نیست.

ببینید ایشان می‌گویند که با آب سرد غسل کند، چرا انسان باید این‌طور نظر دهد؟! روی چه حسابی؟! اولاً کسی که بخواهد غسل کند، یک ساعت زیر دوش با حرارت هفتاد درجه نمی‌ایستد که سر تا پایش گُر بگیرد بلکه با آب چهل درجه یا سی و هفت درجه غسل می‌کند. از اول تا آخرش هم دو دقیقه بیشتر نیست، تا بدن بخواهد بفهمد و به مغزش برسد و غدهٔ عرق به‌کار بیفتد، شخص غسل کرده است و غسل‌های قضای یک سال خودش را هم انجام داده است! اینها همه استحساناتی است که براساس عدم اطلاع از روح و حقیقت شریعت برای انسان پیدا می‌شود. کسی که بخواهد فتوا دهد و مردم را به اذیت بیندازد، صحیح نیست.

حالا برفرض که عرق جنب از حرام هم ایراد داشته باشد، وقتی که شما غسل می‌کنید چه منافاتی با عرق دارد؟! برفرض که اصلاً مثل دوش هم از تو عرق بیاید، بیاید که بیاید! وقتی غسل می‌کنی، خود غسل که عرق جنب از حرام را ازبین می‌برد، غسل که موجب نجاست نیست چون عرق جُنب از حرام نجس نیست، شما غسل می‌کنید و بدن شما هم عرق می‌کند، خب بکند، برای خودش عرق بکند، این‌قدر که دیگر هیچ آبی از او نماند! از یک طرف غسلت را انجام داده‌ای و از یک طرف بدنت عرق کرده است، این دو مسئله سرجای خود هستند، ربطی به همدیگر ندارند که منافاتی در این زمینه داشته باشند.

---

[1] وسائل الشیعة، ج ۳، أبوابُ النَّجاساتِ و الْأَوانی و الْجُلُودِ، باب ۲۷، ص ۴۴۷، ح ۱۰ :
«بإسنادِهِ إلی إدریسَ بنِ یَزْدَادَ الْکَفْرْتُوثِیِّ: أنّه کانَ یقولُ بالوقف فدَخل سُرَّمَنْ رَأَی، فی عهدِ أبی الحسنِ علیه السلام، فأَرَادَ أن یَسأَلَهُ عن الثّوبِ الّذی یَعْرَقُ فیه الجُنُبُ أَیُصَلَّی فیه فبینَما هو قائمٌ فی طاقِ بابٍ لانتظارِه إذ حَرَّکَه أبوالحسنِ علیه السلام بمِقْرَعَةٍ و قالَ مُبتَدِئاً: "إن کانَ منْ حلالٍ فصَلِّ فیه و إن کانَ من حرامٍ فلا تُصَلِّ فیه".»

تأثیر فکر و فهم شخص در فهمیدن کیفیت حکم

نظیر این قضیه زیاد داریم؛ من‌باب‌مثال کسی مثل مرحوم صاحب عروه [می‌گوید]: «کسی که غسل ارتماسی می‌کند، باید به خودش در آب تکانی بدهد.»[1] گفته‌اند: «غسل ارتماسی این است که شما دفعةً واحدةً در زیر آب قرار بگیرید»،[2] دیگر تکان خوردن ندارد. از کجا می‌آورید که باید زیر آب خودش را تکان بدهد؟! شاید یک تکان هم کافی نباشد باید یک دور، دور خودش چرخ بزند که حالت ارتماسی شکل بگیرد! ارتماس یعنی همین‌که سرت را آب گرفت تمام شد یعنی صرف‌الوجود استیعاب و آب تا سر، موجب تحقق ارتماسی شده است. دیگر بقیهٔ چیزها اضافه است؛ یعنی فکر و فهم شخص در کیفیت فهمیدن حکم تأثیر می‌گذارد، درحالی‌که چنین مطالبی در روایات نیست. آن چیزی که ما در روایت داریم این است که وقتی اجیر به مکه می‌رود، حضرت می‌فرمایند: «حج او تامه است»، تمام شد. اینکه قبلاً مستطیع بود را از کجا آورده‌اید؟! وقتی که مکاری برای مکه می‌رود حجش تامه است. اینکه قبلاً مستطیع باشد را از کجا آورده‌اید؟! شما نباید چیزی اضافه کنید بلکه باید همین مطلب را در اینجا بیاورید، نباید این ذهنیت را نسبت به شخص القا کنید که محط این روایات و احادیث در جایی است که استطاعت سابقه وجود داشته است. این اضافه‌کردنِ ساختگی است که در این‌گونه موارد تبدیل به شَدُرسنا[3] می‌شود.

---

[1] العروة الوثقی، ج ۱، ص ۲۹۵:
«لو کان تمامُ بدنِه تحت الماء فنَوی الغسلَ و حرك بدنُه، کفی علی الأقوی.»

[2] وسائل الشیعة، ج ۲، أبوابُ الجنابةِ، باب ۲۶، ص ۲۳۲، ح ۱۲:
«عن الحلبیِّ قالَ سَمِعْتُ أباعبدالله علیه السلام یَقُولُ: "إذا اِرْتَمَسَ الجُنُبُ فی الماءِ ارتماسةً واحدةً أَجْزَأَهُ ذلک من غسلِه".»

[3] مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۱۸:
«حضرت آقا ـ روحی فداه ـ راجع به مذمّت دخالت کردن در کلمات بزرگان و تغییر و تبدیل دادن مطالبی بیان فرمودند و سپس در ضمن، حکایتی نقل کردند؛ فرمودند:
مردی بود بسیار خوش خط و خوش سلیقه، شغلش کتابت بود و مردم بدو مراجعه نموده برای آنها کتاب می‌نوشت و بسیاری از اوقات قرآن می‌نوشت، لکن یک عیب بزرگ داشت و او آنکه از نزد خود تصرّفات بیجا می‌کرد و بعضی از مطالب را تغییر می‌داد.
روزی یکی از بزرگان شهر نزد او آمده گفت: "می‌خواهم برای من قرآن بنویسی در نهایت ظرافت و حسن خط و حسن سلیقه و هرچه پول بخواهی می‌دهم، لکن به شرط آنکه ابداً در آن تصرّفی نکنی!" آن مرد قبول نموده قرآن را نوشته و به اتمام رسانید. چون آن بزرگ نزد او آمد گفت: "قرآن را نوشتی؟" گفت: "بلی

یک دفعه دنبال چنین چیزی بودم و تحقیقی که می‌کردم ـ در این دفترهای جُنگم باید نوشته باشم ـ موارد عدیده‌ای دارم، همه را یکی‌یکی نوشته‌ام که اینها مواردی است که هیچ سندی ندارند و صرفاً فقهاء براساس فهم عرفی خودشان چنین مطلبی را اضافه کرده‌اند، درحالی‌که هیچ مدرکی برای این قضیه نیست و وقتی که این را اضافه می‌کنند، آن‌وقت می‌بینید مطالب مثل پیچ‌ومهره به همدیگر پیچ می‌شوند. وقتی که اضافه شد، شما که مطلب را می‌خوانید، می‌گویید که حتماً این شخص مدرکی پیدا کرده است که ما اطلاع نداریم؛ من‌باب‌مثال یک مدرک دیگر برای استطاعت، سابق پیدا کرده است که ما خبر نداریم! شخصی دیگر هم همین را می‌گوید، یک‌دفعه قضیه تبدیل به یک اجماع می‌شود، یک اجماعی که اصلاً سند ندارد!

ریشهٔ اکثر اجماع‌های غیرمدرکی

حالا اگر نگوییم تمام، اکثر اجماع‌هایی که مستند نیستند؛ یعنی اجماع غیرمدرکی که همان اجماع حدسی باشد، از همین قبیل هستند؛ یعنی براساس فهمی مطلبی را گفته است و قضیه به آنجا ختم شده است. اجماعی که راجع به استطاعت است که الآن فقهاء براساس آن فتوا می‌دهند بر اینکه حتماً باید استطاعت، یک استطاعت سابقه‌ای غیر از این اشتغال داشته باشد، از همین قبیل است. درحالی‌که اصلاً ما برای این مسئله روایت داریم

نوشتم". گفت: "با همان شرط که نموده بودم؟" گفت: "بلی هیچ تصرفی نکردم و تغییری ندادم جز سه موضع که دیدم نمی‌توانم صبر نموده و تغییری ندهم که ابداً لایق مقام قرآن نیست." گفت: "بگو ببینم آن سه موضع کدام است؟"

گفت: "چون رسیدم به ﴿شَغَلَتۡنَآ أَمۡوَٰلُنَا وَأَهۡلُونَا﴾* گفتم که: در قرآن غلط نیست و حتماً این اشتباه نوشته شده است، او را درست نموده «شَدَرُسْنا» نوشتم.

دوم: چون رسیدم به آیهٔ ﴿وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقٗا﴾**با خود گفتم که موسی خر نداشت و این اشتباه است، نوشتم: «و خر عیسی ضعیفاً.»

سوم: چون رسیدم به آیهٔ ﴿وَمَرۡيَمَ ٱبۡنَتَ عِمۡرَٰنَ ٱلَّتِيٓ أَحۡصَنَتۡ فَرۡجَهَا﴾ *** گفتم: نام فرج قبیح است که در قرآن باشد، نوشتم: «الّتی أحصَنَتْ اونجاها".»

* سوره فتح (۴۸) آیه ۱۱.

** سوره أعراف (۷) آیه ۱۴۳.

*** سوره تحریم (۶۶) آیه ۱۲.

که اگر شخصی مستطیع نیست، مستحب است که استدانه[1] کند. البته اگر امید برای پرداخت دارد.[2] این‌طور نباشد که علی شیرخدایی بلند شود و بگوید: «حالا می‌گیریم! بالأخره یک‌طوری می‌شود!»

تلمیذ: در بعضی روایات سؤال کرده‌اند که آیا ما استقراض کنیم؟ فرمودند: بله، از همان کسی که به زیارتش می‌روید، بخواهید که...[3]

عن موسی بن بکرٍ الواسِطی قال: سألتُ أباالحسن علیه السلام عن الرّجُل یستَقرِضُ و یحُجُّ. فقال: «إن کان خَلفَ ظَهره مالٌ إن حَدَثَ به حدثٌ أُدّی عنهُ فلا بأسَ.»

استاد: بله، اینجا هم روایت هست ولی در این [نکته‌ای] هست که نشان می‌دهد آن مواردی که انسان می‌خواهد استقراض کند، باهم فرق می‌کنند. یک وقت موردی هست که حالا یک مقدار هم اگر پرداخت قرض دیر شد، اشکال ندارد ولی اگر موردی باشد که قرض بگیرد و می‌داند که شخص هم وقتی که برگردد پولش را می‌خواهد؛ حضرت در اینجا می‌فرمایند که قرض نکنید، خلاصه اینجا باید اطمینان و وثوقی نسبت به اداء داشته باشید، برگشت این قضیه به کیفیت موارد است.[4]

الحسین بن سعید عن محمد بن ابی عمیر عن عقبة قال: جاءنی سَدِیرٌ الصَّیرفی فقال: إنّ أباعبدالله علیه السلام یقرأُ علیک السّلامَ و یقولُ لک: «ما لَک لا تَحُجُّ استَقرِض و حُجَّ».[5]

امام صادق علیه السلام به یک شخص به‌واسطهٔ سدیر پیغام می‌دهند: «ما لَک لا تَحُجُّ استَقرِض و حُجَّ!» ببینید در این حد حضرت می‌فرمایند؛ یعنی حضرت به او امر می‌کنند، «ما لکَ؛ چرا حجت را انجام نمی‌دهی؟!» این روایت را شما بگذارید کنار این چیزی که می‌گویند: «اگر استطاعت نداشته باشد فایده ندارد»! از این روایت چه می‌فهمید؟!

حضرت می‌فرمایند: «برو قرض کن»، وقتی قرض می‌کند یعنی استطاعت ندارد. اگر مستطیع باشد که به او نمی‌فرمایند قرض کن. حضرت به شخصی که مستطیع نیست می‌فرمایند که استقراض کن و حج انجام

---

[1] فرهنگ فارسی معین: وام خواستن، قرض طلبیدن، وام گرفتن .

[2] وسائل الشیعة، ج ۱۱، ابواب وجوب الحج و شرائطه، باب ۵۰، ص ۱۴۱، ح ۵:
«عبدالمَلکِ بن عتبة قالَ: سَألْتُ أبا الحسن علیه‌السلام عن الرَّجلِ علیه دَینٌ یَستَقرِضُ و یَحُجُّ؟ قالَ: "إن کانَ له وَجهٌ فی مالٍ فَلا بأسَ".»

[3] وسائل الشیعة، ج ۱۱، ابواب وجوب الحج و شرائطه، باب ۵۰، ص ۱۴۲، ح ۹:
«عَنْ مُوسیَ بْنِ بَکْرٍ عَنْ أَبِی اَلْحَسَنِ اَلْأَوَّلِ علیه‌السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ هَلْ یَسْتَقْرِضُ اَلرَّجُلُ وَ یَحُجُّ إِذَا کَانَ خَلْفَ ظَهْرِهِ مَا یُؤَدَّی عَنْهُ إِذَا حَدَثَ بِهِ حَدَثٌ قَالَ: "نَعَمْ".»

[4] وسائل الشیعة، ج ۱۱، ابواب وجوب الحج و شرائطه، باب ۵۰، ص ۱۴۱، ح ۷.

[5] تهذیب الاحکام، ج ۵، کتاب الحج، باب ۲۶، ح ۱۸۰.

بده. مثل وقتی که انسان پول ندارد و وضو هم ندارد، یک‌دفعه می‌بیند که در مغازه بطری آب هست، آیا می‌گوید که چون پول ندارم، می‌توانم با تیمم نماز بخوانم؟! یا اینکه اگر رفیقش در آنجا است از او قرض می‌گیرد یا به صاحب دکّان می‌گوید: «الآن پول ندارم، یک بطری آب به من می‌دهی تا شب پولش را برایت بیاورم؟!» می‌گوید: «آقا اختیار داری، این حرف‌ها چیست! اگر می‌خواهی جعبه‌اش را هم ببر!» آیا انسان می‌داند با صِرف نداشتن، حکمش از طهارت مائیه به طهارت ترابیه تغییر پیدا می‌کند؟! نه، می‌تواند استقراض کند و بعد از داخل خانه به او برمی‌گرداند.

یعنی نماز این‌قدر پایین و بی‌ارزش است که انسان به‌اندازهٔ دویست تومان هم برای نماز خواندنش مایه نگذارد؟! یعنی ما این‌قدر سهل گرفته‌ایم، این‌قدر بسیط گرفته‌ایم؟! همهٔ اینها به‌خاطر فهم غلط فقهی است که در سر ما آمده است و مطالب، تکالیف و احکام به‌صورت یک مطالب تکراری، عادی و بدون محتوا، صرفاً برای ادای تکلیف برای ما جا افتاده است. این افکار در مورد استطاعت و امثال‌ذلک از اینجا برمی‌خیزد.

در حواشی‌ای که بر رسالهٔ اجتهاد و تقلید زده‌ام، این مطلب را ذکر کرده‌ام که وظیفهٔ یک فقیه و مفتی این است که نگاه کند چه چیزی به مصلحت مکلف است، باید آن را برای مکلف بگوید.[1] به او مربوط نیست که مکلف انجام می‌دهد یا انجام نمی‌دهد، سخت است یا آسان است؛ البته آسان بودن این است که نماز نخواند و حج انجام ندهد، خیلی راحت‌تر است! قرصش را بخوری، خیلی راحت است! یک فقیه پیدا کنیم و بگوییم: «آقا می‌توانید به‌جای حج، قرصش را به ما بدهی؟! آن‌هم قرص خوشمزه یا شربت یا چیزی به‌جای آن بدهی و بروی!» آن خیلی راحت است و از همه هم بهتر است. اما آن‌طرف قضیه برای تو آماده کرده‌اند. وظیفهٔ مفتی این است که ببیند شخصی که آنجا می‌رود چه چیزی به دردش می‌خورد و چه چیزی به مصلحتش است.

ما در منیٰ بودیم، یک‌دفعه وسط راه با یکی از دوستان برخورد کردیم. گفت: «به عربستان برای فلان کار آمده بودم و بعد هم یک طوری شد و توفیق پیدا کردم و خودم را به مکه رساندم.» سنگش را هم زده بود، ما هم زده بودیم. البته حج مستحب بود، حج واجب نبود. گفتم: خوش آمدی! گفت: «آقا من یک سؤال بپرسم؟!» گفتم: بفرمایید. هنوز مو داشت، همان روز دهم بود، قرار بود که ذبح کنند و به ما خبر دهند که برای حلق برویم. حج ما هم استحبابی بود گفت: «من می‌خواهم بعد از اینجا یک سفر به انگلیس بروم و اگر موی سرم را بزنم با این سری که موی آن زده شده است، آنجا چطور می‌شود؟!» گفتم: یعنی این انگلیسی‌ها شما را با آن کلّهٔ کچل قبول ندارند و حتماً باید کلّهٔ شما مو داشته باشد؟! ظاهراً طبق این اخبار واصله به بنده که اطلاع دارم می‌گویند کلهٔ کچل را بیشتر می‌پسندند تا مودار! مقداری خندیدیم و گفتم: آقاجان من یک چیزی به تو

---

[1] رساله اجتهاد و تقلید، ص ۳۷۰.

می‌گویم، حالا خودت می‌دانی، من وظیفه‌ام گفتن است، پدر ما ـ خدا رحمتشان کند ـ ایشان فرمودند: «کسی که به مکه برود و سرش را حلق نکند؛ یعنی نتراشد، آن نورانیت حج در چهرهٔ او نمایان نمی‌شود!» وظیفهٔ من گفتن است، حالا حج واجب که اصلاً هیچ، حج مستحب هم همین‌طور است!

به من هیچ نگفت و آمدیم و تا دم خیمه رسیدیم و اطلاع دادیم که همان افراد ذبح کنند. خداحافظی کرد و رفت و یک مدت گذشت که ما این شخص را ندیدیم و بعد از یک ساعت و نیم یا دو ساعت برگشت، من دیدم که سر را حلق کرده است، تعجب کردم، گفتم: شما چطور حلق کردی؟! گفت: «آقا من به منیٰ رفتم، خودم گوسفند را کشتم!» کسی را راه نمی‌دهند، چطور رفته بود؟! لابد همان‌طوری‌که مثل جن به مکه آمده بود، همین‌طور هم به مسلخ رفته بود! گفتم: آفرین! حالا اگر به انگلیس بروی، از تو استقبال قشنگی می‌کنند! همین الآن سجدهٔ شکر به‌جا بیاور! سجده‌اش را به‌جا آورد. گفتم: خدا به تو توفیق داد که موفق شدی بر اینکه همان کاری را انجام بدهی که بزرگان، ما را به انجام آن دستور داده‌اند و این توفیق از ناحیهٔ خداست، می‌دانی چرا؟! چون زمانی مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ با عده‌ای به حج مشرف شدند، ـ الآن ما هم عکسش را داریم ـ بنده خدایی از دوستان خود ایشان و به‌حسب ظاهر از شاگردان بود که مانند تو می‌خواست بعد از این حج به انگلیس برود، به‌خاطر اینکه به انگلیس برود، در منیٰ سرش را حلق نکرد، خدا توفیق حلق را به او نداد، توفیق اثر حج را به او نداد ولی به تو داد؛ لذا باید سجده شکر بر این نعمتی که خدا به تو داده است، به‌جا بیاوری!

واقعاً هم این مسئله است، وظیفهٔ فقیه این است که آنچه به صلاح شخص است، بگوید، حالا اینکه انجام می‌دهد و نمی‌دهد مطلب دیگری است. اینکه بگوید: «حالا مستحب است و دیگر در حلق حج مستحبی که این حرف‌ها نیست، در واجبش حرف است، [صحیح نیست]». بله، حجی انجام دهند که مقداری تمیز و شیک و قشنگ‌تر باشد، این کثیف‌کاری چیست که تیغ آن شخص را به سر این شخص بزنند، اصلاً صلاح نیست! در چنین زمانی تیغ زدن اصلاً درست نیست! اصلاً همه باید مو داشته باشند، تا گوش آنها بیاید، حج قشنگ، خوب، شیک و تروتمیز باشد و در ضمن باعث کدورت خاطر بقیه هم نشوند! آخر شخص آمده بود و گفته بود که علی! اگر بخواهی موهای کله‌ات را بزنی، تو را بیچاره می‌کنم و آن یکی می‌گفت که فلانی اگر بخواهی موهای سرت را بزنی، می‌کشمت! والله گرفتاری است دیگر! شخص می‌خواهد موهای سرش را بزند، این یکی جلو ایستاده است و می‌گوید که تو را بیچاره می‌کنم! بابا مگر الآن با او کاری داری؟! حالا صبر کن تا آن موقع خدا بزرگ است، دو سه سانتی درمی‌آید!

اینها مسائلی است که جلوی حرکت و راه انسان را می‌گیرد و انسان باید از این مطالب بگذرد اگر نگذرد کلاهش پس معرکه است.

تلمیذ: این روایتی که فرمودید از کتاب فقه‌الرضا بود و این کتاب با توجه به اینکه در زمان مرحوم مجلسی پیدا شده است، خیلی‌ها در آن خدشه می‌کنند نظر شما چیست؟

استاد: نه این مسئله مهم نیست البته نویسندهٔ این کتاب مشخص نیست؛ اما بنده دیدم که خود این کتاب قدمت دارد. کتاب‌های بسیاری داریم که نویسنده‌اش معلوم نیست مثل کتاب مصباح الشریعه، کتاب فقهی دیگری هم داریم که اسمش یادم رفت؛ آن هم قطعاً برای همان زمان ائمه علیهم السلام بوده است ولیکن صاحبش مشخص نیست. بسیاری از کتبی که در زمان ائمه تألیف شده‌اند، ـ اتفاقاً مرحوم حاجی هم این مطلب را در خاتمهٔ مستدرک دارد[1] ـ با وجود مسلّمیت انتسابش به ائمه در همان زمان مثل اصول أربعة مائة، خود شخص نویسنده مشخص نیست. مثلاً الآن در فلان کتاب می‌نویسند، این کتاب را چه کسی شروع کرده و چه کسی ختم کرده است اما در خیلی از موارد انسان بدون اینکه ابتدا اسمش را بنویسد، شروع به نوشتن مطالبی می‌کند، بعداً وقتی که جمع می‌شود به‌دست شخص دیگری می‌افتد و به کتابخانه می‌رود و مشخص هم نیست.

یکی از قوم و خویش‌های مرحوم والد منزلش در بغداد بود. در همان زمان شاه سفری به عراق داشتیم. مرحوم نجم‌الدین عسکری محقق بود و کتاب‌های متعددی راجع به کلام و امثال‌ذلک داشت. ایشان کتاب‌هایی داشت بسیار قدیمی که الآن اثری از آنها نیست، نویسندهٔ بعضی از کتاب‌ها معلوم نبود یعنی در اول کتاب نبود که چه کسی آن را نوشته است ولی وقتی که به مطالبش نگاه می‌کردید، می‌دیدید که همهٔ مطالبش متقن و صحیح است.

تلمیذ: مثل جامع الأخبار.

استاد: بله مثل همین جامع الأخبار و غیر از جامع الأخبار همین‌طور کتابی که مرحوم حاجی نوری در مستدرک روایاتی را از آن نقل می‌کند. من راجع به این [کتاب] هم [تحقیق] کردم که این خیلی قدمت و سابقه دارد.

تلمیذ: در این کتاب، روایت از حسن بن محبوب آمده است! امام رضا علیه السلام که از طریق او روایت نقل نمی‌کنند، کتاب وقتی مربوط به امام است پس نقل روایت چه توجیهی دارد؟!

استاد: این کتاب املاء امام رضا نیست، شخصی در آن زمان بوده که مطالبی نوشته است و از امام رضا نقل کرده است؛ مثلاً با خود حضرت صحبت کرده است یا مطالب افرادی را که در زمان حضرت نقل کرده‌اند، نوشته است، این تبدیل به فقه‌الرضا شده است.

تلمیذ: انتساب این کتاب را از کجا تحصیل فرمودید؟ مثلاً از متناظر بودن با روایات دیگر؟

---

[1] خاتمة مستدرک، مقدمه، ص ۶.

استاد: بله، نظایرش در روایات دیگر هست، ببینید مطلب این است که وقتی انسان با لسان روایت آشنا شود که به آن فقه‌الحدیث و شمّ‌الحدیث می‌گویند، می‌فهمد که این کلام از امام برمی‌آید یا نه، طبعاً هر کسی همین‌طور است، هر کسی در محیط خودش، خانواده‌اش و اشرافی که بر برادرها و خانوادهٔ خودش دارد، می‌فهمد. مثلاً من مطالب مختلفی را از مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ می‌شنوم، تا بشنوم می‌گویم که این حرف آقا نیست، بالأخره من پسر ایشان هستم، من می‌دانم ایشان در چه فضایی هستند، در چه موقعیتی هستند، آیا این حرف را می‌زنند یا نمی‌زنند، توجه می‌کنید؟!

تعریف قرینهٔ حالیه و مقالیه

اصلاً آن قرینهٔ حالیه که می‌گویند، همین است. قرینهٔ مقامیه مربوط به عوارض خارجی است. قرینهٔ حالیه یعنی خود آن خصوصیات، فضا و جوّ و امثال‌ذلک، اقتضای این مسئله را دارد. دیده‌اید بعضی‌ها برای خودشان اصطلاحات خاصی جعل می‌کنند؟! مثلاً فلان شخص یک حرفی را می‌زند، آدم می‌فهمد که منظورش از این حرفش چیست، شخص دیگری نمی‌فهمد. تکیه کلام‌هایی که هر شخصی در صحبت‌های خودش دارد.

وقتی که ما در بحث ظهورات در اصول، بحث می‌کردیم، گفتیم که ظهور شخصی است، همین می‌باشد. ما که قائل به ظهور نوعی نیستیم، ظهور شخصی به این مسئله برمی‌گردد که در بسیاری از موارد وقتی شخص صحبت می‌کند براساس تکیه کلام، اصطلاحات خودش و چیزهایی که جعل می‌کند، می‌باشد مثلاً فرض کنید که من شخصی را سراغ دارم که وقتی یک مورد خیلی عالی را می‌دید، می‌گفت که فلانی مقداری خطش از ما بهتر است، حالا مثلاً این مقداری بهتر است یعنی دیگر رودست ندارد، حالا شما اگر بشنوید چه می‌گویید؟! می‌گویید که حتماً خودش خطاط است که می‌گوید این دیگر مقداری بهتر است. ظهور نوعی آن این است که می‌گوید: «مقداری بهتر است» ولی آن کسی که با او همدم و انیس هست می‌فهمد که عجب! اینکه می‌گوید که مقداری بهتر است، ببینید چه خبر است! یا مثلاً می‌گوید: «مثل اینکه رانندگی فلانی مقداری از ما بهتر است، این مقداری بهتر است یعنی این شخص نمره یک است.» هر کسی برای خودش اصطلاحی دارد، تکیه کلامی دارد مثلاً یک مسائلی دارد و امثال‌ذلک. افراد همین‌طورند دیگر، انسان باید آن کیفیت ارادهٔ متکلم را براساس همان قرائن به‌دست آورد.

لذا اگر تتبّع شخصی کافی و مکفی باشد، وقتی که با کلمات ائمه علیهم السلام سرو کار پیدا می‌کند، متوجه می‌شود که امام در چه حال و هوایی این مطلب را فرموده است.

من در همین سه یا چهار شب پیش وقتی یک مطلب استنباطی را از بنده‌خدایی می‌خواندم که به رحمت خدا رفته است و در همین قم هم مدرّس بود و از همین مراجع قم بود و فوت کرد، واقعاً خنده‌ام گرفت، با

خودم گفتم که چطور ایشان بین این دو روایتِ به این آسانی و راحتی که هیچ‌گونه تنافی باهم ندارند، تنافی انداخته است و بعد برای حل مسئله گفته است که سند روایت ضعیف است. اینها باهم هیچ تنافی ندارند، این در یک محل بحث می‌کند، آن در محل دیگر بحث می‌کند یعنی واقعاً خنده‌دار بود. توجه می‌کنید؟! دو روایت از امام است اما می‌گوید: «یکی سند ندارد یا مثلاً سندش ضعیف است و ما باید به آن روایت تمسّک کنیم و وقتی که به آن تمسّک کردیم پس نماز باطل است»! نه آقا! نماز درست است، به‌خاطر عدم فهم صحیح و عدم فهم چینش بین دو روایت که این روایت راجع به یک قضیه صحبت می‌کند و آن روایت هم راجع به یک مطلب دیگر صحبت می‌کند، نماز بیچاره را باطل کرد!

تلمیذ: بنابراین منفردات این کتاب دیگر قبول نمی‌شود، درست است؟

استاد: بله.

تلمیذ: کسی که موهایش بلند است، آیا برای حلق می‌تواند به‌صورت دومرحله‌ای یعنی اول با ماشین ریش‌تراش و بعد با تیغ بزند؟

استاد: بله، اگر نتوانست اشکال ندارد اگر برایش مشکل است، عیب ندارد.[1]

اللهمَّ صلِّ عَلیٰ محمَّد و آلِ مُحَمَّد

---

[1] تلمیذ: در بحث تلقیح، زن‌هایی که تخمدان آنها مشکل دارد، تخمدان دیگری را برای حامله شدن پیوند می‌زنند، آیا مشکلی هست؟

استاد: پیوند؟! یعنی جزء بدن می‌شود؟!

تلمیذ: بله.

استاد: بچه که برای تخمدان نیست، بچه برای آدم است. اگر راجع به مرد هم چنین قضیه‌ای اتفاق بیفتد، شما چه می‌فرمایید؟! فکرش را بکنید! نسب اصلاً به‌طورکلی چیز دیگری خواهد شد! این مسئله طبی است دیگر، باید روی آن فکر کرد!

تلمیذ: آیا اصلاً قابل پیوند هم هست؟!

استاد: چه عرض کنم باید از اطباء بپرسید!